

ولایات را بخواند. بعد من آمدم بیرون سوار شدم آمدم منزل، بعد نهار خوردیم. بعد از نهار منشی‌باشی شروع به نوشتن روزنامه کرد. روزنامه فرنگ را (که) آورده بودند داشتیم تماشا می‌کردیم.

پنجشنبه ۲۳ شهر ذی‌الحجه الحرام (۱۳۱۹)

امروز روز سیزده عید است، باید برویم نازآباد. کالسکه‌های اندرون را حاضر کرده بودند. سوار شدند حرکت کردند رو به نازآباد. دیدم جای آفتاب‌گردان خیلی کثیف و بی‌نظم است. هوا بسیار گرم است. آمدم توی هشتی^۲ عمارت، گفتم اینجا باشم بهتر است. آمدم ایستادم، توی هشتی را گفتم جاروب کردند و قالی را هم از اندرون آوردند، صندلی و میز را هم آوردند. بعد رفتم اندرون دیدم اهل اندرون خودمان و خاله‌های خودمان‌اند. دستۀ پسر میرزا علی جانی را آورده بودند، در تالار بزرگ می‌زدند و می‌رقصیدند. پسر میرزا علی خان کمانچه می‌زد و یک رفاص خیلی تلخی هم داشتند. بعد آمدم بیرون دیدم، امان‌الله میرزا و حسام دفتر هم تازه وارد شدند، قدری پول سیاه دادیم به امان‌الله میرزا و اعتضاد خلوت و پسر آجودان حضور و شاه‌عباس و حسام دفتر، شش دستی بنا کردیم آس بازی کردن. بعد گفتند نهار حاضر است، گفتم بیاورید. سه مجموعه پلو^۳ خیلی خوب، در میان هر مجموعه یک بره در میان آنها بود. بعد دیدیم امین خاقان هم دیده شد. من همچو گمان می‌کردم که امروز هیچ نخواهند آمد، چون در آمدن ما به همه جهات عذر آورده بود و خودمان مهمان خودمان بودیم.

۱- نازآباد: باغ میرزا محمدخان امین‌الخاقان پدر عزیرالسلطان.

۲- هشتی: (فارسی) میدانه‌یی به شکل کنیرالاضلاع که در حیاط ساخته می‌شده است. «فرهنگ مهشید مشیری» در زمان قدیم معمولاً در محوطه ورودی خانه، یک هشت ضلعی می‌ساختند و در اضلاع آن سکوهای آجری یا سنگی درست می‌کردند. این هشتی محل تجمع مردانه برای وقت گذرانی بود و ضمناً با رعابا و کدخدایان و ارباب نوعی در همانجا ملاقات و گفتگو می‌کردند.

۳- مجموعه: (عربی) ظرفی است بزرگ که در آن انواع طعام گذارند و خورند. «فرهنگ خیام»

مطرب‌ها هم آمدند بیرون، قدری جهت مازدند و رقصیدند. اوضاع پادشاه^۱ و وزیری جهت خودمان درست کردیم و مطرب‌ها را هم مرخص کردیم رفتند اندرون. هر کس در آنجا بود دور خودمان، برای بازی پادشاه وزیری، جمع کردیم. خلاصه این بازی هم تمام شد. الاغ‌هایی که جهت مطرب‌ها و غیره آماده بودند سوار گردیدیم، در خیابان دوانیدیم و بیعاری کردیم. بحمدالله امروز خیلی خوش گذشت. امین خاقان باز آمدند، یک بُز هم جهت دُرّه لدوله^۲ آورده بودند.

جمعه ۲۴ شهر ذی الحجة الحرام (۱۳۱۹)

امروز چون روز اسب دوانی است سوار شدم به کالسکه، حرکت کردیم رو به دوشان تپه. گفتند اعلیحضرت همایونی هم تشریف بردند. طوری خیابان از کالسکه، درشکه و گاری و الاغ سوار و سواره و دوچرخه بارکش و پیاده (پر بود) که حرکت کردن خیلی مشکل بود. دم دروازه، امان‌الله میرزا را دیدم که پیاده قزاق را داشت با نظام می‌برد، بعد به توپخانه برخوردیم، به صعوبت از آنها هم رد شدیم، بعد به سوار اعلیحضرت شهریاری برخوردیم از آنها هم گذشتیم تا رسیدیم به باغ دوشان تپه. رفتیم توی باغ، دیدم اعلیحضرت همایونی سوار کالسکه دستی شده‌اند، تشریف بردند تا حوض وسط باغ و بعد مراجعت فرمودند. من هم پیش وزیر دربار و غیره ایستاده بودم. همین قدری که یک تعظیم کردیم، از شترهای زنبورک^۳ خانه و غیره به سختی گذشتیم تا پای پله رسیدیم. چادرهای بسیار زده بودند. از کالسکه پیاده شدم آمدم پیش

۱- «شاه و وزیر» نوعی بازی دسته جمعی بود که یک نفر شاه می‌شد و یک نفر وزیر و گروهی که نقش درباریان را داشتند در این بازی شرکت می‌کردند و معمولاً سناریوی این گونه بازی‌ها خود ساخته و فی البداهه بود و گاهی بسیار شیرین از کار درمی‌آمد.

۲- دُرّه لدوله تنها فرزند عزیزالسلطان از همسر اولش، اخترالدوله، دختر ناصرالدین شاه قاجار است.

۳- زنبورک: توپ کوچکی است، فرهنگ خیام، زنبورک را بر چهار پا و معمولاً بر شتر سوار می‌کردند و آن توپ کوچکی بود که می‌توانست با سرعت به دشمن نزدیک شود و شلیک کند. و زنبورک خانه، مرکز مربوط به این سلاح نهاجمی بود.

سپهسالار. دیدم روبروی چادر، خودش، عین الدوله و ساعدالدوله^۱ صندلی گذاشته‌اند و نشسته تسبیح‌ها در دست دارند و اتصال ذکر می‌فرستند. من هم همانجا پیش خود سپهسالار نشستم.

ساعدالدوله از من پرسید اسب دارید یا خیر گفتم اسب ندارم عوضش عقل دارم. آمدند گفتند نهار حاضر است. خود سپهسالار و عین الدوله نهار نخوردند، بعد با سردار اسعد که اسفندیار^۲ خان باشد، به زحمت آمدیم بیرون، آفتابه لگن پیدا کردیم، دستمان را شستیم، باز صحبت اسب شد. مراد خان دو مرتبه آمد پیش عین الدوله از او پرسید چه باید کرد؟ گفت هیچ، شما حریفی ندارید، حریف شما محمدعلی گاری چی است، باز هم می‌ترسید؟ خلاصه خیلی صحبت‌های مرادخان بامزه بود. اوضاع اعلیحضرت همایونی نمایان شد. زود رفتم توی چادر شاه ایستادیم، تا شاه تشریف بی‌آوردند. نظام‌السلطان را دیدم چند اسب دارد و رنگ و رویش پریده است. بعد شاه تشریف آوردند. اسب‌های دوره شش دور را خواندند دوانیدند. بعد از شش دور دوانیدن، اسب سپهسالار که حاجی وکیل ترکمان آورده بود بیرق اول را برد باز هم همان طور سایرین آمدند بیرق بردند. دوره پنجم را دوانیدند، همینطور باز اغلب بیرق‌ها را سپهسالار برد. اسب‌هایی که خوب بیرق^۳ بردند، به اسم شاه گذاشته بودند. یک بیرق چهار دوره برد که خیلی تعریف داشت. ساعدالدوله هم چند بیرق برد. بارندگی زیاد شد، اعلیحضرت همایونی دفیله را موقوف کردند. بعد برخاستند سوار شدند، حرکت فرمودند.

شنبه ۲۵ شهر ذی حجه الحرام (۱۳۱۹)

سوار کالسکه^۴ شدم رفتم در خانه. از در آبدارخانه^۴ وارد شدم و فتم تو. دیدم

۱- ساعد الدوله: حبیب‌الله تکانی

۲- سردار اسعد اسفندیار خان پسر حقیقلی خان ایلیخان بختیاری برادر بزرگ علیقلی خان سردار اسعد دوم و نجفقلی خان صمصام‌السلطنه

۳- بیرق: درفش کوچکی که به نشانه مقصد در میدان اسب دوانی نصب کنند.

۴- تدارک چای و قهوه و غذا و بطورکلی پذیرایی از وظایف آبدارخانه بود. و رئیس این قسمت را آبدارباشی ←

اتابک خدمت شاه است و خلوت است. قدری نشستم، بعد خلوت شکست رفتم تو، تعظیم کردم خیلی اظهار مرحمت فرمودند. بعد مشیرالدوله بالباس رسمی آمد و تعظیم کرد و عرض کرد وزیر مختارها حاضرند. محمدعلی خان هم گاردیها را آورده بود در عمارت نارنجستان، پای پله حاضر نموده خیلی خوب آمده بودند. من توی اطاق ایستادم ببینم وزیر مختارها چه می‌گویند. اظهار خوشوقتی نمودند که اعلیحضرت همایونی به ولایت آنها تشریف می‌برند. بعد سفراء رفتند بیرون، دو مرتبه یکی یکی آمدند شرفیاب گردیدند و مطالب خودشان را عرض نمودند، جواب شنیدند و رفتند.

بعد عکاس‌باشی روزنامه سفر فرنگ گذشته را (که) چاپ نموده بود به حضور آورد. هر کسی را یکی از آن مرحمت فرمودند. نزدیک ظهر شده بود آمدیم بیرون سوار کالسکه شده حرکت کردم برای خیابان ناصریه. آمدیم درب دکان «کارنیک» دواساز فرنگی، یک دوربین عکاسی دو گره^۱ خوب داشت آن را خریدم به پنجاه تومان. رفتم یک دکان بالاتر، آنکه متعلق به یک تاجر شیروانی است، یک توپ بزرگی خریدم برای بازی. بعد آمدم دکان آنتوان عکاس، آمدم منزل، رفتم اندرون، کتاب که شاه مرحمت فرموده بود رسانیدم، توپ را هم دادم دُرّه‌الدوله بازی کند.

از دکان آنتوان هم آن عکسهایی را که روز تحویل انداخته بودم آوردند دیدم. آمدم توی حیاط، یک قدری در زیر زمین راه رفتم. اطاقی آنجا بود، برای عکاسخانه تمیز کردم. بعد رفتم عکاسخانه، برای امتحان یک شیشه عکس کالسکه را انداختم، و یک شیشه هم عکس منشی‌باشی و حسن خان را انداختم. بعد رفتم خیابان ناصریه، رفتم دواخانه کارنیک، بعضی لوازم اسباب عکاسی می‌خواستم، گرفتم.

→ می‌گفتند که از مقامات مهم دربار بود.

۱- گره: (فارسی) واحدی برابر با ربع چارک نیز ← ذرع

ذرع: مقیاس طول برابر ۱۶ گره یا ۱/۰۴ متر. فرهنگ دکتر مهشید مشیری



آسیا دانی حضرت باؤن

Course de chevaux (autre vue)

میدان اسب دوانی

مراد خان دو مرتبه آمد پیش عین الدوله و از او پرسید چه باید کرد؟

(عین الدوله) گفت: «هیچ، شما حریفی ندارید، حریف شما محمدعلی گاری چی است.»

یکشنبه ۲۶ شهر ذی حجه الحرام (۱۳۱۹)

سوار کالسکه شدم در خانه رفتم. از در آبدارخانه پیاده شدم رفتم دیوانخانه. اعلیحضرت همایونی در توی حیاط تشریف داشتند. بعد اتابک آمدند. چون به سلامتی فردا تشریف فرمای فرنگستان می شوند بنا هست علماء به حضور بیایند، یک دسته حالا و یک دسته عصر امروز می آیند. من هم از اطاق بیرون آمدم. خلاصه از در آبدارخانه بیرون آمدم خیابان ناصریه سوار کالسکه شدیم دو سه شیشه عکسی که دیروز انداختم همینطور رفتم دکان آنتوان ظاهر نمایم، دواهای عکاسی من حاضر نبودند، رفتم آنجا پیاده شدیم، عکسها را دادیم ظاهر کردند. چون اول دست بود بسیار بد شده بود. بار زیادی در خیابان دیده شد که می رفت باغشاه برای رفتن فرنگ. از قراری که شنیده شد حاجی سهم الملک در سرخاب از عین الدوله تو سری خورده است.

دوشنبه ۲۷ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۱۹

صبح از خواب برخاستم. چون اعلیحضرت همایونی امروز به عزم سفر فرنگستان حرکت می فرمایند، امروز صبح زودتر بیدار شدم رفتم حمام و از حمام بیرون آمدم، سوار کالسکه شدم رفتم در اندرون خیابان ناصریه پیاده شدم. توی آن هشتی دیدم عین الدوله، حاجب الدوله، مؤثق الدوله، جمعی نشسته اند و اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آورده اند، در اطاق تشریف دارند، و منتظر اتابک هستند. دیگر خیلی شلوغ بود، از هر کس که بخواهی از شاهزادگان و وزراء و اُمماء همه حاضر بودند. توی اطاق آقای بحرینی و آقا میرکاظم، آقای نقیب السادات، شیخ الاسلام مرنند، پسر امام جمعه سابق تبریز، در حضور مبارک نشسته بودند و صحبت می کردند.

پس از مدتی من آمدم دم ارسی ایستادم. بعد اتابک با مشیرالدوله و وزیر عدلیه و وزیر دفتر و سایرین آمدند. بعد از چند دقیقه سر ساعت سه از دسته گذشته چون ساعت

خوب بود (شاه) تشریف آوردند بیرون و سوار کالسکه شدند. من قدری زودتر آمدم، از ترس لگد اسب سوار شدم جلو افتادم. دیگر فرّاش زیاد و سوار نظام، شاطر و یدک و جمعیت زیادی از خودمانی همین طور داخل هم بودند. دو طرف هم از باب همایون غلام پیشخدمت و غلام کشیک خانه و قزاق ایستاده بود. قزاقی هم که باید در سفر ملتزم رکاب همایونی باشد با موزیکانچیان آنها آمدند و ضمیمه شدند، جلو افتادم تا وارد میدان توپخانه شدم. سپهسالار و صاحبمنصبها ایستاده بودند و اول افواج بود، در میدان توپخانه ایستاده بودند. بعد شاگردان مدرسه و گارد نصرت و افواج ایستاده بودند، احترام نظامی خودشان را بعمل میآوردند. من جلو افتادم محض تماشا، و هوا با اینکه باد نداشت باز سوز داشت و خنک بود. جمعیت تماشایی خیلی کم بود. دم‌دروازه هم سواره ناصر و سواره شاهسون ایستاده بودند. بیرون دروازه قزاق ایستاده بودند. تا پیاده قزاق، جمعی امان‌الله میرزا صف کشیده بودند. ژنرال^۱ قزاق، با غلامرضا خان قزاق حرفش شده بود.

بعد رفتم توی باغشاه دیدم احتساب‌الملک با جمعی از عمله خلوت ایستاده بودند. بعد اعلیحضرت همایونی با کالسکه تشریف فرمای باغ شدند. بعد شاهزادگان و وزراء تمام وارد باغ گردیدند. قدری اظهار مراجعات نسبت به هر یک فرمودند. بعد، اتابک تشریف بردند، سایرین هم رفتند. بعد اعلیحضرت همایونی در آن اطاق کوچک تشریف بردند. به این خانه‌زاد اظهار التفات فرمودند. بعد قدری صحبت که فرمودند سالارالسلطنه با رکن‌السلطنه شرفیاب گردیدند. بعد مرخص گردیدند نایب‌السلطنه شرفیاب گردیدند، خیلی اظهار مرحمت به ایشان فرمودند. بعد مشغول نهار خوردن گردیدند، من هم آنجا بودم.

بعد از نهار شاه بیرون آمدم رفتم پشت باغ اسب‌دوانی اتابک، باغ وزیر بقایا.

۱- ژنرال «کاساکوفسکی» فرمانده روسی نیروی قزاق.



ژنرال کاساکوفسکی (KASSAKOVSKY) فرمانده بریگاد سواره قزاق

تقریباً نزدیک ظهر بود رفتم سر نهار. بعد از صرف نهار دست شستم. اتابک آمد رو به عمارت، بعد دیگر من آنجا نماندم. آمدم حضور همایونی قدری ایستادم، صحبت فرمودند، بعد دیدم چون خیال استراحت دارند بیرون آمدم سوار کالسکه شدم آمدم منزل احتساب‌الملک وضو گرفتم نماز خواندم. صدای پیانوی خوبی به گوشم خورد. از احتساب‌الملک پرسیدم از کجاست. گفت: «از خانه مادروس خان^۱ است دختر خیلی خوبی دارد و بعضی آواز و تصنیف خوب می‌زند.»

خلاصه اسب از طویله احتساب‌الملک زین کردند دو مرتبه رفتم باغشاه، نرسیده به درباغ امیریّه، نظام‌السلطان را دیدم با عیسی خان سردار، با پسر مصدق‌الدوله و ابراهیم خان یساول خلوت دارند می‌آیند. گفتند هنوز شاه از خواب بیدار نشده است ثانیاً برگشتم منزل احتساب‌الملک. در آنجا هر کس از احوالات خودش شرح می‌داد که بعد از غیبت شاه چکار می‌کنم. درشکه مرا آوردند. سوار شدیم حرکت کردم رفتم باغشاه. دم در باغ پیاده شدم رفتم دیدم اعلیحضرت همایونی سوار کالسکه دستی شده‌اند در باغ گردش می‌کنند قدری صحبت فرمودند که امسال کجاها خیال داری در نبودن ما بروی؟ همینطور حالات خودم (را) عرض می‌کردم فرمودند، هر چه شکار می‌کنی جهت من بنویس. تا رسیدم کنار آن جزیره که مجسمه شاه شهید در آنجا هست. بعد آمدم در اول خیابان ایستاده قدری صحبت فرمودند. سیف‌السلطان هم رسید شرح حال خودش را به خاکپای مبارک عرض کرد. بعد آن یادداشت که به سیف‌السلطان داده بودم چیزی از فرنگ جهت من بگیرند، به شاه نشان داد، فرمودند در آنجا به خاطر من بیاور. خود من جهت عزیزالسلطان می‌خرم.

شاهزاده عیرالدوله آمد قدری خلوت کرد. بعد پای مبارکشان را بوسیدم، خواستم مرخصی حاصل نمایم فرمودند فردا هم ما اینجا هستیم، حکماً فردا هم بیاوید.

۱ - «مادروس خان» از صاحبان قدیمی قزاق خانه است که در زمان مظفّرالدین شاه رئیس ستاد قزاقخانه شد. او به عنوان مترجم وارد قزاقخانه شده بود، بعداً ترقی کرد و به مقامات بالاتر رسید.

چون حرم آمده بودند به زیارت خاکپای مبارک، تشریف بردند اندرون، من هم از در باغ بیرون آمدم کالسکه سوار شدم. من و نظام‌السلطان باتفاق آمدم دم‌باستیان. آمدم یک راست منزل. صفرعلی رفته بود دُنبلان^۱ بخرد. دنبلان‌های بزرگ خوبی آورده که هر کدام تقریباً به قدر یک سیب درشت بود. امسال خیلی دنبلان فراوان است، در دکان هر میوه‌فروشی زیاد از اندازه ریخته. باز رفتم اندرون یک دانه کباب دنبلان خوردم. بعد عمید حضور آمد که چانه‌اش را خیلی سخت بسته بود، صورتش ورم داشت. پرسیدم چرا دندان‌ها همچو شد گفت: آمدم یُد بزنم، به دندانم خورده و زخم کرده. قدری نشست چون نا اشته در رکاب خواهد بود وداع کرد.

سه شنبه ۲۸ شهر ذی‌حجه الحرام ۱۳۱۹

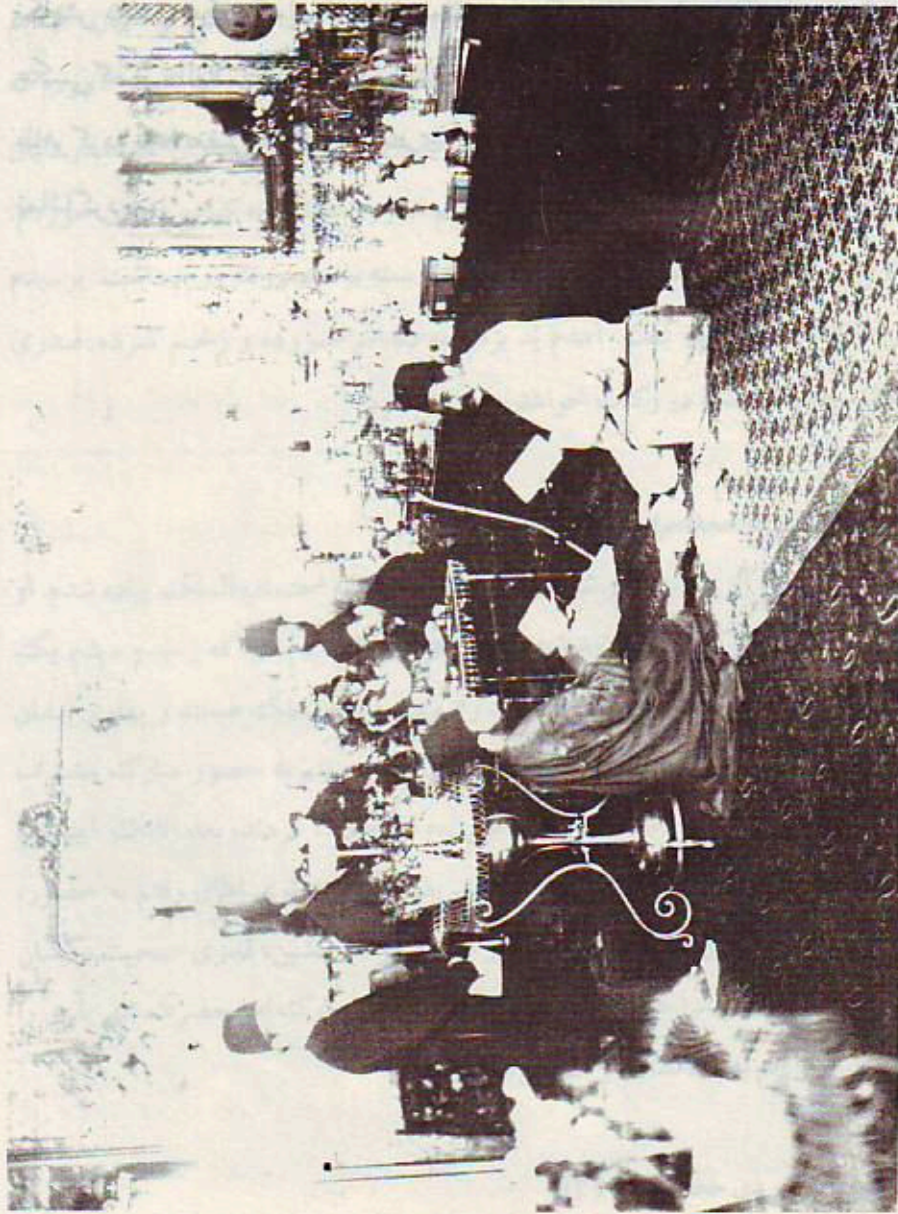
کالسکه آوردند، سوار شدم رفتم باغشاه در خانه احتساب‌الملک پیاده شدم. او را با خود برداشتم کالسکه نشانیدم به اتفاق رفتیم باغشاه. دم‌در، که رسیدم دیدم یک کالسکه پیش از من ایستاده است. نزدیک رفتم دیدم فخرالملک هستند و پهلوی ایشان مجدالدوله نشسته است. با مجدالدوله روبوسی کردم، رفتم به حضور مبارک مشرف گردیدم. خیلی شلوغ بود، بعد قدری با عین‌الدوله خلوت کردند، بعد اتابک آمدند، جمعیت زیادی همراه ایشان بود. بعد شاه تشریف آوردند. توی اطاق رفتم به حضور، نهار آوردند، سر نهار مدتی بودیم، بعد از نهار فرمودند بنشین، قدری صحبت برایشان کردم، چون خیال استراحت داشتند بیرون آمدم و پای مبارک اعلیحضرت شهریاری را بوسیدم. فردا هم به سلامت تشریف می‌برند.

چهارشنبه ۲۹ شهر ذی‌حجه الحرام ۱۳۱۹

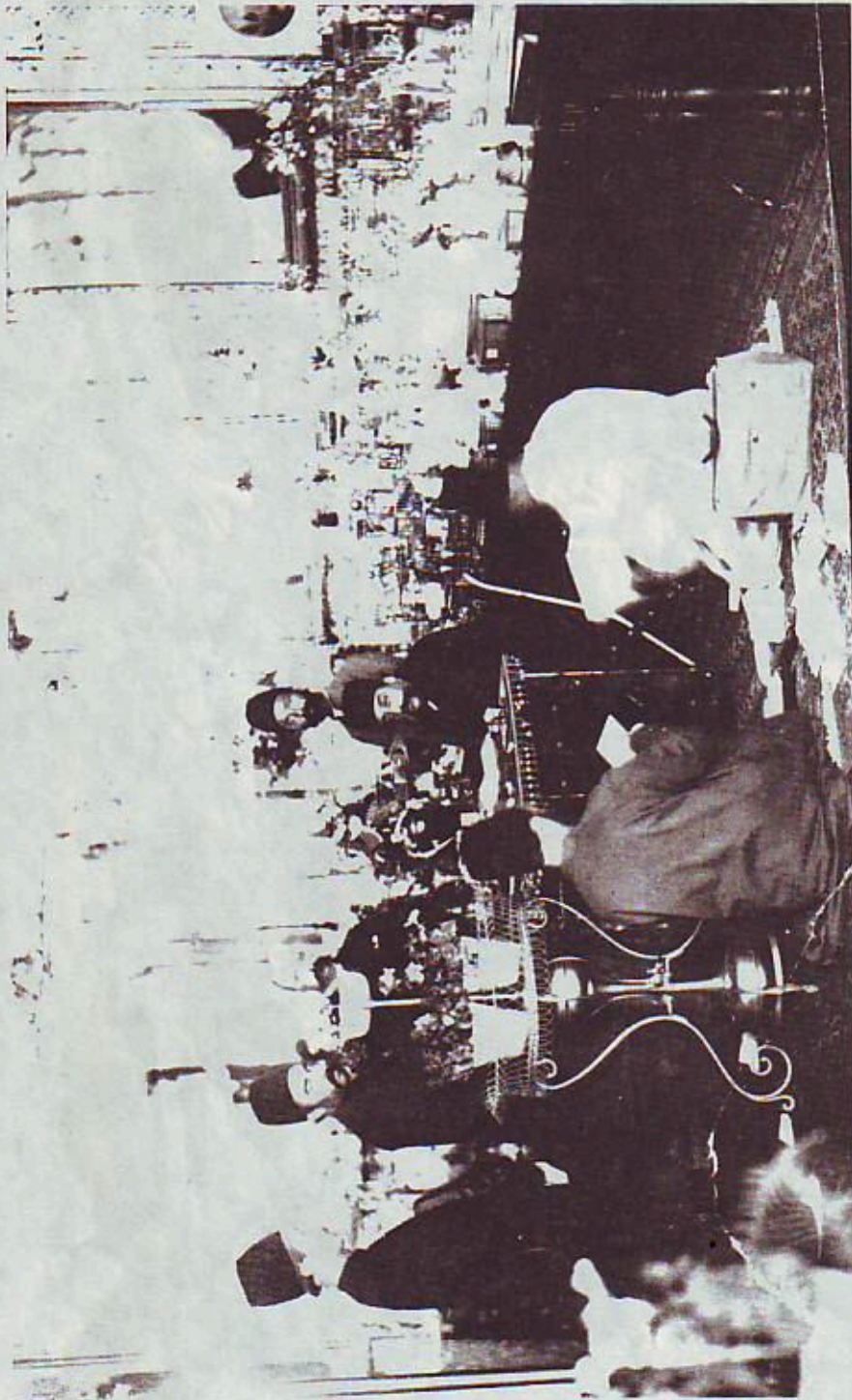
امروز اعلیحضرت همایونی به سلامتی از باغشاه حرکت کردند رو به کرج. مهدی

۱ - منظور دنبلان کوهی است که نوعی قارچ محبوب می‌شود.

خان که در جزء گارد است، و از عکاسی خوب سر رشته دارد، آوردم پیش خودم نگاهش داشتم. عکس که می اندازم زحماتش را به گردن او انداختم. از آن دو شیشه عکسی که از نظام السلطان و خودم انداخته بودم امروز ظاهر کرده بود و خیلی خوب ظاهر کرده بود. بعضی اسبابها، که کسری اسباب عکاسی بود، مهدی خان عکاس آورد تماشا کردیم.



مظفرالدین شاه در اطاق بریان، در حال نامه خوانی



نامه خوانی در حضور شاه



آتابکی اعظم در ییلاق



مظفرالدین شاہ و اتابک اعظم

عناوین مهمہ روزنامہ خاطرات غلامعلی خان

عزیز السلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۰ ہجری قمری

سنہ یکہزار و سیصد و بیست

ہجری قمری

منزل پسر میرزای آشتیانی را خیلی خوب گلکاری کرده‌اند، فرنگی
مآب بود.

جمعه ۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



پسر مشهدی رضای معروف که در حقیقت فتگراف چی‌گری، عکاسی
و بعضی کارهای دیگر میکند، او هم آمد مداحی خواند.

شنبه ۱۰ محرم الحرام ۱۳۲۰



صحاف‌باشی قرمساق با حضرات آمده بود، اگر چه صحبت‌هایش
گوش کردنی نبود ولی از همچو آدم نفهمی خیلی مضحک بود، می‌گفت یک
اسبابی آورده‌ام که مال طیب‌ها می‌باشد، هر گاه در جوف بدن مریض باشد از
بیرون نشان میدهد.

یکشنبه ۱۱ محرم الحرام ۱۳۲۰



بعد با مجدالدوله رفتم توی تکیه، به مجدالدوله اصرار کردم طاقه شال
باید باینها داد، مجدالدوله یک کیسه شاهی سفید خواست، بهر کدام دو دانه
میداد خیلی غرغر میکردند.

دوشنبه ۱۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



با مؤیدالدوله نشستیم قدری صحبت کردیم گفت تا آخر ماه برای
تاجگذاری انگلیس می‌روم به لندن در آنجا حضور مبارک قبله عالم خواهم
رسید.

دوشنبه ۱۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



صدای درشکه آمد، دیدم درشکه مال انتظام الدوله است، دخترهایش را فرستاده که عکس آن‌ها را بیاندازم، رفتم توی اندرون دیدم دخترهایش را هر سه را فرستاده ماشاءالله خیلی خوشگل و بانمک هستند.

سه شنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



پیشب در منزل انتظام الدوله که صحاف باشی آنجا بود، می‌گفت با قوه‌ی الکتریسیته توی بدن دیده میشود من را وعده گرفت که بروم امروز آنجا تماشا نمایم... اسباب خیلی تماشائی است...

سه شنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



دیشب ماه خیلی سخت گرفت تمام قرص ماه از ساعت دو و سه گرفت، تا ساعت پنج و نیم گرفته بود. طشت میزدند، اذان میدادند.

سه شنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



سپهسالار میگفت: سلامتی، اعلیحضرت همایونی وارد رشت شدند.

چهارشنبه ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



کیوترها پریدند روی آسمان خیلی دور... آنها از طرف دیگر زدند رفتند که من کج شدم، تفنگ انداختم... خیلی تعجب کردم که از راه باین دوری... سر اسب زدم... جای تمام دوستان و تفنگچی‌های دنیا را خالی کردم که تماشا نمایند و تعجب کنند.

یکشنبه ۱۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



نهار افغانی پُلُو داشتیم، بعد از خواب برخاستم، آمدیم بیرونی دیدیم

بی انصاف‌ها دارند، آس میزنند، آدم‌ها در سفر بلیطی یک عباسی اذن بازی دارند.

دوشنبه ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰

□□□

قریب هفتاد، هشتاد نفر از زنهای اهل قشائی که در باغ خاص ساکن هستند آمده‌اند دیدن اندرون... خواستم عکس از آنها بیاندازم ترسیدند فرار کردند رفتند.

پنجشنبه ۲۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰

□□□

توی باغ که آدم قرق کرده بودند، یک آش سماق حضوری هم در باغ مشغول پختن بودند.

جمعه ۲۳ محرم الحرام ۱۳۲۰

□□□

دیشب برای من یک پرلای زنده آورده بودند، خیلی کمیاب است. پرلا اسم آن مرغ آبی است که نوک سفید و چشم قرمز دارند و رنگش هم سیاه است.

شنبه ۲۴ محرم الحرام ۱۳۲۰

□□□

عباسقلی یک جلودار از شهر آمد... از فوت نصرت السلطنه پرسیدم گفت مرحوم شده است.

شنبه ۲۴ محرم الحرام ۱۳۲۰

□□□

راه افتادیم، اندرون هم سوار به کالسکه، چند نفر عملجات پیاده همه

جا در پای کالسه میآمدند. هر کجا که پست و بلندی بود درست میکردند.

یکشنبه ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



به اتفاق امان‌الله میرزا رفتیم به مهرآباد پیش خان معیرالممالک، یک عمارت دو طبقه خوب دارو می‌سازد، جلوی آن یک استخر جزیره دار بسیار خوب، یک گرم خانه بزرگ فرنگی و یک ایرانی ساخته‌اند، از تخم باقلاهای درشت فرنگستان آورده‌اند کاشته‌اند، یونجه و شبدر برای بوقلمون زرع نموده‌اند... کسی تا بحال باغ بانی خوبی درست نکرده است، تمام باغبانی این باغ به عهده خود خان است.

سه شنبه ۲۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



رفتم منزل سالارالسلطنه پای تعزیه، یک چرخ بادبزی از صحاف‌باشی گرفته بود سالارالسلطنه و در جلویش گذاشته بود بتوسط قوه، باد میزد. تعزیه حبه‌الوداع بود، با همان لباسهای قدیم.

چهارشنبه ۲۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۰



امروز روز اول تعزیه است، تمام اجزاء در توی تکیه جمع هستند... خیلی گرم و خوب گریه گرفتند، موزیک هم اعتضادیه است به ریاست محمود خان سرتیپ که سابق جزء دسته‌ی خودم بود... گاردی‌ها هم تمام با لباس ایستاده بودند.

شنبه عزه شهر صفرالمظفر ۱۳۲۰



تعزیه شروع شده وفات خدیجه و شق القمر بود. ماهی هم از آینه ساخته بودند که حضرت وقتی اشاره میکردند باز میشد و بسته میشد... دوسه